

کارآگاه بازی زن همسایه راز جسد مومیایی را فاش کرد

زن جوان وقتی از پنجره خانه‌اش داخل حیاط همسایه را نگاه می‌کرد با دیدن جسدی که شبیه مومیایی پوشانده شده بود راز قتل مرد مبل‌ساز را فاش کرد.

ظهر شنبه 30 بهمن زن جوانی هراسان با پلیس تماس گرفت و در حالی که صدایش می‌لرزید، گفت: همین الان پشت پنجره اتاقم ایستاده بودم و با تلفن صحبت می‌کردم که ناگهان با صحنه عجیبی رو به رو شدم. مقابل خانه ما ساختمانی قرار دارد که مدت‌هاست به کارگاه تولیدی و تعمیرات مبل تبدیل شده است. من در کمال ناباوری مردی را در حیاط آنجا دیدم که یک جسد را روی زمین می‌کشاند و به داخل زیرزمین کارگاه می‌برد. با دیدن این صحنه تلفن را فوری قطع کردم و با موبایلم چندین عکس از انتقال جسد گرفتم.

به دنبال تماس زن جوان، موضوع از سوی مأموران کلانتری 140 باغ فیض به [بازپرس محمدرضا صاحب جمعی](#) اعلام شد. با اعلام این خبر تیم جنایی به محل حادثه که ساختمانی در خیابان حیدری مقدم در بزرگراه اشرفی اصفهانی بود، راهی شدند.

با ورود به خانه، مأموران با جسد مردی که داخل پارچه‌ای سفید شبیه مومیایی پیچیده شده بود رو به رو شدند. مرد جوانی نیز که به زبان خاصی صحبت می‌کرد و ایرانی نبود در محل حضور داشت که بلافاصله بازداشت شد و تحت بازجویی قرار گرفت.

در بررسی‌های اولیه تیم تحقیق مشخص شد از زمان مرگ حدود 12 ساعت می‌گذرد و متخصصان پزشکی قانونی، علت اولیه مرگ را اصابت جسمی سنگین به سر اعلام کردند. مرد جوان در تحقیقات اولیه به قتل همکارش اعتراف کرد و به دستور بازپرس شعبه ششم [دادسرای امور جنایی تهران](#) در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی پایتخت قرار داده شد. تحقیقات در رابطه با این جنایت ادامه دارد.

گفتوگو با متهم

چرا همکاری را کشتی؟

من با او اختلافی نداشتم، قتل خیلی ناگهانی و ناخواسته رخ داد و من از کاری که کرده‌ام به شدت پشیمانم.

از چه زمانی او را می‌شناختی؟

این خانه ویلایی که به کارگاه ساخت و تعمیر مبل تبدیل شده متعلق

به پدرزن و برادرزن مقتول بود. من هم دو سالی می‌شد که در اینجا مشغول به کار شده بودم. جمعه شب مبل‌های ساخت مقتول داخل سالن بود و مبل‌هایی که کار تعمیر و ساخت آن را من به عهده داشتم داخل بالکن بود. به او گفتم هوا ابری است و به احتمال زیاد باران بیارد بهتر است من هم مبل‌ها را بیارم داخل تا آسیب نبیند. اما او اجازه نداد و گفت نگران نباش باران نمی‌بارد. سر همین موضوع بین من و مقتول جر و بحث درگرفت و کم کم این جر و بحث به فحاشی کشیده شد. در این میان او ناگهان به من سیلی زد، من که به شدت خشمگین و عصبانی شده بودم، ناخودآگاه میله آهنی را که کنار سالن بود برداشتم. چشم‌هایم را بستم و شروع کردم به ضربه زدن، تصور می‌کردم که ضربه‌ها را به بدن و کتفش می‌زنم ولی چشم‌هایم را که باز کردم دیدم ضربه‌ها به سر او اصابت کرده و خونین روی زمین افتاده است.

چرا جسد را شبیه مومیایی بسته‌بندی کردی؟

می‌خواستم آن را مخفی کنم بلافاصله جسد را لابه‌لای مبل‌ها مخفی کردم و در اتاق را هم قفل کردم. ما یک همکار دیگر به نام شایان داشتیم، ساعتی بعد شایان آمد اما برای اینکه به ماجرا پی نبرد ساعت 5 صبح به بهانه انتقال بار به کرج، او را از کارگاه بیرون فرستادم تا راز این قتل برملا نشود. بعد از رفتن شایان به سراغ جنازه رفتم و شروع کردم با پارچه و ابر و پارچه‌هایی که داخل کارگاه بود، جسد را شبیه مومیایی پیچیدم. با خودم گفتم جنازه را به زیرزمین می‌برم که از جلو دید دور شود، بعد یا داخل زیرزمین دفن می‌کنم یا به نحوی سر به نیستش می‌کنم. آن زمان تنها چیزی که فکر می‌کردم این بود که جنازه را کسی نبیند و اصلاً تصور نمی‌کردم زمان انتقال جسد به زیرزمین، کسی مرا دیده باشد. تازه در فکر این بودم که با جنازه چه کنم که مأموران سر رسیدند و مرا بازداشت کردند.

اهل کجا هستی؟

مادرم سوری و پدرم پاکستانی است و خودم هم در [سوریه](#) به دنیا آمدم. 31 سال قبل به ایران آمدم، در بچگی مادرم فوت کرد و 12 سالم که بود پدرم را هم از دست دادم. کم کم وارد بازار کار شدم و در هر صنفی هم وارد شدم و کار کردم. از ساخت و ساز گرفته تا پوشاک و مبل‌سازی. در کار پوشاک ورشکسته شدم و همان موقع‌ها بود که با برادر زن مقتول آشنا شدم. زمانی که وارد کار تعمیرات و ساخت مبل شدم، بعد از مدتی برادرزن مقتول، مرا به او معرفی کرد. دو سالی می‌شود که باهم کار می‌کنیم. درست است که رابطه خیلی دوستانه‌ای نداشتیم، اما دشمن هم نبودیم و دلم نمی‌خواست که کشته شود. من آن شب از ترس اینکه باران مبل‌های مشتری‌ها را خراب نکند

با او درگیر شدم مقتول اجازه نموداد مبلها را به داخل بیاورم
همین باعث عصبانیت من شد و الان هم از کاری که کرده‌ام پشیمانم.

*ایران/ مرجان همایونی/ 6036